



دوران بعثت

حکم و فرمان الهی است و اگر «جگمه» با کسر حاء و فتح کاف باشد، جمع حکمت است یعنی انشاء و ایجاد مخلوقات طبق مصلحت و حکمت است.

در هر صورت حکم الهی همان فرمان او است که در قرآن در هشت مورد با تعبیرهای مختلف کلمه «کن فیکون» را آورده است، در آیه ۸۲ سوره یس می فرماید: «انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون». امر و فرمان خدا چنین است که بمحض اراده کردن چیزی، می گوید موجود باش بلافاصله موجود می شود. و در آیه ۴۰ از سوره نحل می فرماید: «انما قولنا لشيء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون». ما با حکم نافذ خود برای ایجاد هر شئی، و چیزی را که اراده کنیم، با گفتن موجود شو، فوراً موجود می شود.

و اگر جگمه باشد که جمع حکمت است بدین معنی است که کارهای خدا بر طبق حکمت و مصلحت است و نظام خلقت بی‌هوده و عبث موجود نشده است.

«بلا اقتداء و لا تعلیم».

بدون پیروی کردن یا یاد گرفتن از دیگران.

همانگونه که عرض شد، یک نفر مهندس قبل از اینکه نقشه ساختمان را روی کاغذ آورد، آن را در ذهن خود مطرح می سازد، سپس در خارج ایجاد می کند، پس آن علم مهندس - در حقیقت - علت است برای ساختمان. علم الهی نیز علت ایجاد عالم است ولی در مورد مهندس گرچه نقشه را در ذهنش ترسیم کرده است اما بی گمان از استادان پیش از خود آموخته و این علم را فرا گرفته است و گویا از آنها پیروی کرده هر چند ابتکارهایی نیز به

وَمَنْشَهُمْ بِحُكْمِهِ ، بِلَا اِقْتِدَاءٍ وَلَا تَعْلِيمٍ ، وَلَا اَخْتِدَاءٍ اِثْنَالِ
مَنْعِ حَكِيمٍ ، وَلَا اِصَابَةٍ خَطَلٍ ، وَلَا اَضْرَعَةٍ مَلَأٍ .
وَأَنْهَدَانْ مَحْدًا عَبْدُودُ وَرَسُولُهُ اَبْنَتُهُ وَالنَّاسُ يَضْرِبُونَ فِي
عَرَبِهِ ، وَتَمُوجُونَ فِي جَبْرِهٖ ، قَدْ قَادَهُمْ اَزْمَةٌ اَلْحَبَنِ ،
وَأَسْتَعْلَفْتَ عَلٰى اَنْتِدِيهِمْ اَفْضَالَ الرَّبِّ .

خطبه ۲۳۳ نهج البلاغه با ترجمه فیض الاسلام مطرح است. بحث در رابطه با حمد الهی بر نعمتهای بیشمارش مطرح است. در قسمت گذشته به اینجا رسیدیم که حضرت می فرماید: «مبتدع الخلاق بعلمه» - خداوند ایجاد کننده مخلوقات و آفریدگان است به سبب علمش که این علم، علم فعلی است و علمی است که علت موجودات است. اکنون به ادامه بحث می پردازیم:

«وَمَنْشَهُمْ بِحُكْمِهِ».

خداوند ایجاد کننده خلاق است به حکم و فرمانش و یا به حکمت‌هایش.

آفرینش و حکم الهی

این فراز از خطبه حضرت امیر علیه السلام نیز عطف بر جمله گذشته است که در رابطه با خلقت موجودات بحث می فرماید. منشهم: یعنی خداوند ایجاد کننده آنها است. بحکمه یا بحکمه: اگر «بِحکمه» با ضم حاء باشد مقصود

کار ببرد. و در مورد خدای متعال چنین نیست که قبل از او خدائی بوده و آسمان و زمین و بندگانی را خلق کرده باشد و خداوند از او یاد گرفته و پیروی کند بلکه خدای بی نیاز از کسی چیزی را فرا نگرفته و درسی را نیاموخته است. خداوند نه معلم دارد و نه استاد و نه دانشگاه رفته است و نه از کسی چیزی را فرا گرفته است.

«ولا احتذاء لمنال صانع حکیم».

و بدون استفاده از الگوی یک سازنده حکیم.

احتذاء معنایش واگیر کردن و الگو گرفتن است و این جمله نیز عطف بر جمله گذشته است و بدین معنی است که خداوند از الگو و نمونه یک سازنده حکیم و مدبری، الگو نگرفته و واگیر نکرده است، و آنچه آفریده، ابتداع است و اصلاً نمی شود خالق غیر از او تصور کرد تا از او استفاده کرده و الگو گرفته باشد. «هو الاول والآخر». خداوند، اولین و آخرین است یعنی جز او خدائی نیست و او احد است و صمد، یکتا و بی نیاز از دیگران و همیشه بوده و ابدی و ازلی است.

«ولا اصابه خطأ ولا حصرة ملا».

و بدون برخورد کردن با اشتباهی یا جمع نمودن افرادی (برای مشورت).

همیشه ملاحظه کرده اید که هر چیزی را می سازید، پس از پایان یافتنش بنظر می رسد که چند جای آن - مثلاً - اشتباه بوده یا اگر طوری دیگر درست می شد بهتر بود و از این قبیل اشتباهات در تمام نقشه ها و برنامه ها و ساختمان های پنی آدم، زیاد به چشم می خورد ولی در مورد خداوند چنین چیزی هرگز محصور نیست.

من یاد می آید، در گذشته خانه ای داشتیم، بنا می خواست راه پله را درست کنند، طرحش را کشید و شروع کرد به ساختن. اینطور که از طرح برمی آمد تمام پله ها باهم مساوی بودند ولی پس از ساختن، ملاحظه کرد که آخرین ردیف پله با سایر ردیف ها هماهنگ نیست بلکه مقداری پهن تر شده است. او خیلی تعجب کرده و ناراحت بود که کارش خوب انجام نپذیرفته است ولی من به او گفتم: طوری نیست، ناراحت نشو. سپس به اصفهان رفتم و در بازگشت دیدیم آن پله درست شده است. از او پرسیدیم که چه کار کرده ای؟ گفت: هرکس این راه پله ها را می دید، از شما می پرسید: بنائشان کی بوده است؟ و آن وقت

آبروی من می رفت لذا شما که رفتید با هزینه خودم آن را خراب کردم و از نو ساختم تا همه ردیف ها هماهنگ شوند.

پس در اینجا حضرت می فرمایند: چنین نیست که خداوند در خلقتش خطا و اشتباهی کرده باشد که بخواهد آن را تعدیل و ترمیم نماید و همچنین نیازی به مشورت با افراد کارشناس و متخصص ندارد که آنها را جمع کند و با مشورت آنان کاری را انجام دهد بلکه به صرف اراده اش هر چه می خواهد محقق و موجود می شود.

ملا: از ماده «ملائت» و «امتلاء» به معنای پُر بودن است. و لذا به جمعیت، ملا می گویند.

در هر صورت خداوند یگانه و تنها و بدون مشورت با دیگران و بدون هیچ خطا و اشتباهی، به محض اراده اش این عالم پهناور و عظیم را با این نظم و ترتیب ساخته و ایجاد کرده است.

«وأشهد أن محمداً عبده ورسوله».

و گواهی می دهم که محمد «ص» بنده و فرستاده او است.

«ابتعته والناس يضربون في غمرة، ويموجون في حيرة».

او را برانگیخت درحالی که مردم در گرداب (جهل) سیر می کردند و در گمراهی و سردرگمی غوطه ور بودند.

مردم دوزخان بعثت

خداوند پیامبر و رسولش را درحالی فرستاد که مردم در گردابی از گرفتاریها و شدتها و جهالتها سیر می کردند و در بدبختی و بیچارگی به سر می بردند و گناهان و زشتیها و اخلاق جاهلی آنان را فرا گرفته بود و در حیرت و سردرگمی غرق شده بودند.

جنگها و خونریزیها و ظلمها و حق کشی ها از یک سو آنان را فرا گرفته بود، و جهالت و گمراهی از سوی دیگر گریبانگیرشان بود؛ سنگی را با دست خود می تراشیدند و آنگاه در برابرش سجد می کردند. خرما را به شکل بُت درمی آوردند و هنگام قحطی و گرسنگی خدای خود را می خوردند! در تاریخ نقل شده است که یکی از اعراب بتی داشت که

هر بامداد برای آن سجده می کرد، روزی دید دو روباه آمدند بر طرف چپ و راست آن بُت ادرار کردند، به شدت عصبانی شد و آن بت را شکست و آنگاه گفت: «أربُّ يول التعلبان بوجه!» این چه خدائی است که روباهان بر سر و رویش بول می کنند؟! همین جاهلان و از خدا بی خبران بودند که گاهی بر سر یک مُد طعام با هم به جنگ و خونریزی می پرداختند و چه بسا سالها و سالها کشتار و درگیری و ستیز در بین دو طایفه با چنین عذره‌های سست و بهانه‌های واهی ادامه می یافت. و بهمین دلیل این زمان را زمان «جاهلیت» می نامند چرا که اعراب آن دوران از علم و سواد بی بهره بودند و در جوی از خشونت و بدبختی و فلاکت و اخلاق سوء می گذرانند و بهمین نادانی آنان بود که آنها را وادار به پرستیدن بت‌های از سنگ و چوب ساخته شده نموده بود. در چنین دوران تاریکی بود که خداوند بنده و پیامبر بزرگ خود را برای هدایت و راهنمایی مردم فرستاد.

ابعت: باب افتعال است، از مادهٔ بعث و بمعنای برانگیختن. والناس: واو حالیه است یعنی درحالی که مردم در گرداب بدبختی و فلاکت بسر می بردند.

بضربون: ضرب بمعنای سیر کردن است. و وقتی گفته می شود ضرب فی الارض، بهمان معنای سیر کردن در زمین و زمین را طی کردن می باشد.

غمره: بمعنای گرداب و کنایه از شدت و سختی و گرفتاری است. یعنی مردم در حال سختی و بدبختی بسر می بردند و ممکن است به این معنی باشد که مردم در گردابی از گناهان و زشتی‌ها و فسادها می گذرانند چرا که عرب جاهلیت غوطه ور در جنگ و فساد و خونریزی و غارت و زد و خورد بود. بموجون فی حیره: یعنی مردم در حیرت و سرگردانی موج می زدند و کنایه از گمراهی و نادانی آنان است.

«قد قادنهم ازقة الحین».

افسارهای هلاکت، آنها را می کشاند.

روانه می شود. شرایط آن دوران جاهلیت نیز بگونه‌ای شده بود که ابوسفیانها و ابوجهلها و مردمان مستکبر و فاسد، افسار مردم بیچاره را در دست گرفته بودند و بهر جا که می خواستند، آنان را می کشانند؛ به لجنزارهای فساد و گردابهای زشتی‌ها و پلشتی‌ها سوق می دادند، و این عاقبت و نتیجه‌ای جز هلاکت برای آنان نداشت. و این چه شباهت دارد به حزب بعث عراق که افسار خود را بدست صدام فاسد داده است و او هم آنان را به هلاکت در دنیا و آخرت می کشاند؛ در جبهه‌ها روانه مرگ می کند و در آخرت به سوی جهنم سوق می دهد. آن همه سرتیپ‌ها و سرهنگ‌ها و سربازهای عراقی که در جبهه‌ها به هلاکت می رستند، فدای اغراض و امیال نفسانی یک جنایتکار فاسد می شوند و در آخرت نیز جز خسران و زیان چیزی عایدشان نخواهد شد.

آری! اگر افسار دست فاسدانی چون صدام افتاد، ملت را در دنیا و آخرت به خسران و زیان وا می دارد «خسر الدنيا والآخرة ذلك هو الخسران المبين».

ازقة: جمع زمام است بمعنای افسار و لجام.

قادنهم: قاد از ماده قیادت بمعنای راهنمایی و رهبری است. عربها رهبر را قاند می نامند و شاید واژه (GUIDE) در انگلیسی نیز از همین کلمه گرفته شده است، چرا که بمعنای دلیل و راهبر است. بنابراین «قادنهم ازقة الحین» یعنی می کشاند آنها را افسارهای هلاکت، حین: بمعنای هلاکت است.

حضرت در این جمله، مردم آن زمان را تشبیه کرده است به شهرهایی که افسارشان در دست دیگران است و آنان را به کشتارگاه می کشانند، چرا که گمراهی و فساد در دنیا از هر هلاکتی بدتر و زیانبارتر است.

«واستغلت علی افندنهم افعال الرین».

و قلهای زنگار فساد و تباهی بردل آنان بسته شده بود.

زنگارهای فساد

اینقدر چرک به دلشان نشسته بود که گویا دل‌هایشان قفل شده و حجابی بر آنها پوشیده که حق در آنها راه نمی یابد. انسان بقیه در صفحه ۴۰

افسارهای هلاکت

اگر فرض کردیم کسی افسار شتری را در دست گرفته است و به سونی می رود، شتر ناچار است که به دنبال آن شخص برود زیرا افسار بدست او است و هر جا او را بکشند، به همان طرف

می رسند و یا آواره می شوند.

موجب ارتقاء و تکامل انسانها دانست، و از همین رو قرآن کریم نیز هجرت را با همان معیار الهی و انگیزه انسانی و دینی آن مورد ستایش و منشأ پادشاه و تکاملهای مادی و معنوی می داند...

ادامه دارد

۱- سوره مائده آیه ۸۲.

۲- سیره ابن هشام ج ۱ ص ۳۲۱، کامل التواریخ ج ۲ ص ۷۶ و تاریخ طبری ج ۲ ص ۷۰.

۳- مجمع البیان ج ۳ ص ۲۳۳. یعنی در آنجا پادشاه شایسته و صالحی است که به کسی ظلم نمی کند و کسی نیز در کنار او مورد ظلم و ستم واقع نمی شود.

۴- سیره النبویه ابن کثیر ج ۲ ص ۱۷.

۵- سوره بقره آیه ۲۱۸.

۶- سوره توبه آیه ۲۰.

۷- سوره انفال آیه ۷۴.

۸- سوره نحل آیه ۴۱.

۹- سوره آل عمران آیه ۱۶۵.

۱۰- سوره نساء آیه ۹۷-۱۰۰.

۱۱- جنگهای صلیبی از ۱۰۹۶ تا ۱۲۹۱ میلادی نوشته هانز پروتر...

۱۲- خاتم پیامبران ج ۱ ص ۲۳۷-۲۴۳.

۱۳- به آیه ۴۱ سوره نحل و ۹۹ سوره نساء رجوع شود.

۱۴- منظور آیات ۲۱۸ سوره بقره و آیه ۲۰ سوره توبه و آیه ۷۲ سوره انفال می باشد.

۱۵- تفسیر المیزان ج ۵ ص ۵۴.

و یا هجرت صهیونیستهای جهانخوار بسرزمین فلسطین مقدس که با کمک قدرتهای بزرگی چون انگلیس و امریکا میلیونها فلسطینی را از سرزمین خود آواره کرده و دولت غاصب اسرائیل را در آنجا تشکیل دادند و هر روز به قسمتی از سرزمینهای کشورهای اسلامی هم جوار خود حمله کرده و آنها را به اشغال خود درآوردند، و بیش از چهل سال است که با کمال وقاحت و بی شرمی و با کمک قدرتهای شیطانی روزانه بطور متوسط بیش از ده نفر از ساکنین اصلی آن سرزمین ها را بخاک و خون کشیده و یا زندان و تبعید می کنند، و یا با بدترین شیوه های قرون وسطائی شکنجه کرده و زنده بگور می کنند و یا همان جنگهای صلیبی که برای اروپائیان سبب جهش علمی و تحول فرهنگی گردید، اما در اثر همان بی تمدنی و طبع خونخواری که داشتند سبب هزاران ویرانی و کشتارهای دسته جمعی و تجاوزات ناموسی بدست اروپائیان بی فرهنگ گردید که تاریخ از نقل آنها شرم دارد... و نمونه های دیگر...

اینها هم همه آثار همین هجرت ها است!

پس بطور کلی هجرتها را نمی توان منشأ خیرات و تمدن و

بقیه ازدوران بعثت

و مذهب و خدا ترجیح دهد.

استغلق: یعنی بسته شده و قفل گردیده.

افندنهم: افنده جمع فواد بمعنای قلب است.

و **اففال الزین**: افضال جمع قفل است و رین بمعنای زنگار و چرک می باشد. در قرآن آمده است: «بل ران علی قلوبهم»- یعنی زنگار بر قلوبشان گرفته است.

وقتی که حجاب پیدا شد و زنگار کفر روی قلب انسان گرفت، فطرت از یادش می رود و مسیری که حق وارد دل انسان شود باقی نمی ماند. و مردم عربستان در زمان بعثت بقدری در کفر و زندقه و توخش و بربریت فرو رفته بودند که دیگر امید اینکه به سادگی حق در دلشان راه پیدا کند، نبود. و خلاصه شرایط بقدری دشوار شده بود که برخداوند به حسب لطفش واجب بود کسی را بفرستد تا مردم را ارشاد و راهنمایی نماید و آنان را به فطرت اولیه خود بازگرداند و راه خداشناسی را بر آنان بگشاید.

ادامه دارد

به حسب فطرت، زیر بار حق می رود ولی اگر به انحراف و فساد کشیده شد و گناه بسیار مرتکب گردید، بسا دلش مهر شود بگونه ای که دیگر حرف حق در آن راه پیدا نکند. در قرآن هم آمده است: «ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه». خداوند بر قلوب آنها مهر زد (چرا که با ارتکاب گناهان زیاد، قلب سیاه و تاریک می شود و جانی برای نور در آن پدید نمی آید) و بر گوش ها و چشمهایشان پرده ای است (که حرف حق را نمی شنوند و حق را نمی بینند).

اگر انسان را در راه باطل انداختی و تعصبهای جاهلانه را به او تلقین نمودی، چشم و گوشش بسته خواهد شد و قلبش قفل می شود که حق در آن راه نیابد. تبلیغات سوء و افکار غلط، به مرور ایام عقل را نیز از انسان می گیرد تا جایی که خلاف فطرت خدادادیش عمل کند و جنبه ناسیونالیستی و ملی گرایی را بر زمین